

فرهنگ جامع واژگان مترادف و متضاد زبان فارسی

۱۵۰۰۰ مدخل

۲۷۴۰۰ حوزه معنایی

۱۳۵۰۰۰ واژه

فرج الله خداپرستی



دانشنامه فارس

فرج الله خداپرستی. (۱۳۷۶). فرهنگ جامع واژگان مترادف و متضاد زبان فارسی. شیراز: دانشنامه فارس.

پیش‌گفتار

قبل از طرح مباحث مورد نظر، ضروری می‌نماید ضمن ارائه تعاریف موجود راجع به کلمات «مترادف» و «متضاد» مفهوم کلی این دو اصطلاح زبان شناختی/منطقی روشن شود و به اختصار و ایجاز^۱ ویژگی‌های آنها نیز تبیین گردد.

۱- تعاریف

۱-۱ کلمات مترادف

قدما، لفظ‌های متعدد برای موضوع‌له واحد را کلمات مترادف نامیده‌اند. در واقع، در باور آنان واژه‌هایی که از نظر صورت متفاوت و از نظر معنا متشابه و همانند باشند کلمات مترادف محسوب می‌شوند. براساس این نگرش، مترادف به کلماتی اطلاق می‌شود که معنایی واحد را به ذهن متبادر سازند. هر چند این تعریف تقریباً مقبولیت عام یافته است، ولی احساس می‌شود جامع و مانع نباشد؛ به‌ویژه آنکه در واقعیت امر، وجود و حضور معنای «مشابه» و «واحد» در دو واژه مختلف بسیار نادر و در واقع بعید و محال به نظر می‌رسد. به‌منظور درک بهتر موضوع، دو

(۱- این مقدمه تلخیصی است از رساله‌ای نسبتاً مبسوط با نام «دراذگان مترادف و متضاد زبان فارسی»

مجموعه واژه «انسان و بشر» و «زن، همسر، خانم، عیال و زوجه» را در نظر می‌گیریم. در بادی امر ممکن است تصویری که از هر یک از دو گروه واژه در ذهن ما حاصل می‌شود، مشابه به‌نظر برسد. ولی با امعان‌نظر و تعمق بیشتر، درخواستیم یافت که علی‌رغم تشابه و همگونگی غیرقابل انکارشان، وجوه افتراق و تمایز معنایی بین آنها نیز بارز و چشمگیر است: «بشر» حاکی است و «انسان» افلاکی، «بشر» زمینی‌تر است و انسان ملکوتی‌تر. در لفظ بشر مختصه‌ای از حقارت وجود دارد و در انسان، مؤلفه‌ای از تعالی و عظمت. در مورد مجموعه دوم نیز باید خاطر نشان ساخت اشخاصی که در گفتگو از شریک زندگی خود، آنها را خانم، همسر، زوجه یا عیال می‌نامند، از نظر سن، سواد، بینش و شغل یکسان نیستند و به طبقات اجتماعی مختلف تعلق دارند؛ به دیگر عبارت، هرچند این واژه‌ها بر موضوع‌له واحدی دلالت دارند، سیاق کلامی آنها مشابه و واحد نیست. ولی قدر مسلم آنکه هر یک از دو گروه واژه‌های یادشده به «حوزه معنایی» واحدی تعلق دارند و با توجه به همسانی مقوله دستوری‌شان، آنها را مترادف می‌دانیم. به‌همین سبب در تصحیح و تکمیل تعریف بالا گفته شده است، اگر دو یا چند واژه هم‌مقوله جزو «حوزه و شبکه معنایی» واحد و مشابه باشند، آن واژه‌ها مترادف خواهند بود. این نکته را باید همواره در نظر داشت که وجود «تشابه معنایی» بین دو لفظ، پدیده‌ای تصادفی نیست، بلکه حاصل منطقی حضور مختصه‌هایی مشترک در ساختار معنایی آن صور کلامی است. این مختصه‌های مشترک را منطقیون «جنس قریب و فصل مشترک» نامیده‌اند که معادل تقریبی آنها - یا کمی تساهل - در اصطلاح زبان‌شناسان تعبیر رساتر «مؤلفه‌های معنایی» است. از این دیدگاه، معنا را نباید به عنوان عنصری مفرد، مستقل و غیرقابل تجزیه تلقی کرد؛ معنا ساختاری است منسجم و تجزیه‌پذیر، متشکل از مجموعه اجزای سازنده مفهوم یعنی «مؤلفه‌های معنایی». همایش و جمع و تلفیق این مؤلفه‌ها به منظور شکل‌دهی معنا و تشکیل حوزه‌ها و شبکه‌های معنایی منماین، براساس معیارهایی نظام‌مند صورت می‌گیرد. درست به‌همان‌گونه که در ساختار آوایی واژه، نظم

و نظامی حاکم است و حضور و عدم حضور واجهات مختلف در زنجیره گفتار، منجر به ظهور واژه‌هایی متفاوت می‌شود، در عرصه معناشناسی نیز تغییر مؤلفه‌ها، معنا و شبکه‌های معنایی را دگرگون می‌سازد و مفاهیمی گونه‌گون و متمایز پدید می‌آورد. علت آنکه دو واژه مطلقاً مترادف در هیچ زبانی وجود ندارد، عدم انطباق و تشابه کامل اجزای تشکیل‌دهنده معنا یعنی مؤلفه‌های معنایی است. با بهره‌جویی از مضامین فوق و به استناد مختصات ذکرشده، برخی از صاحب‌نظران، قضیه را از منظر «مؤلفه‌های معنایی» مورد مذاقه قرار داده قائل به این اصل شده‌اند که در شکل‌پذیری کلمات مترادف علاوه بر مؤلفه‌های معنایی، سبک و سیاق و دیگر عوامل نظیر تدرج، تنوع و گونه‌گونی نیز تأثیرگذار است، بدین معنا که نباید همه حالات واقع را تبدیل به واحد کرد. از دیدگاه آنها، در مبحث مترادفات سخن از پدیده‌ای مفرد و واحد نیست. بلکه شاهد مجموعه پدیده‌ها و حالاتی هستیم که شمار آن به دوازده می‌رسد. این مقوله‌های تقابلی دوازده‌گانه عبارتند از مقولات: سبکی/معنایی، مجازی/حقیقی، نحوی/نقشی، تام/تقریبی، مطلق/کامل و عاطفی/تبیینی. و هر یک از این مقوله‌ها زیر مجموعه‌هایی دارند که براساس معیارهایی مشخص، از شاخه اصلی منشعب می‌شوند.

۱-۱-۱ منشأ و ساختار

گفته شد که در اندرون حوزه‌های معنایی مفروض، بعضی از عناصر روابطی خاص با دیگر عناصر دارند. ممکن است این پرسش مطرح شود که نحوه شکل‌پذیری این روابط خاص چیست و چگونه حوزه‌های معنایی جدید و یا واژه‌های هم‌معنا پدیدار شده‌اند؟ می‌دانیم که کلمات محدود نخستین در اصل مصادیقی ملموس و مابازایی در طبیعت و خارج از ذهن گویشوران هر زبان داشته‌اند. به عبارت ساده‌تر، در اصل همه کلمات دلالت به اشیاء، ماهیات و افعالی داشته‌اند ملموس و رؤیت‌پذیر. قرن‌ها می‌گذرد تا بشر توانایی آن را می‌یابد که از اقلیم ملموس به مرز

محسوس گام نهد و پس از درنوردیدن آن به حوزه معقول برسد. بدیهی است که گذر از مرحله «لموس» به عالم «محسوس» و «معقول»، فعالیت و عملیات ذهنی ویژه‌ای طلب می‌کند. از جمله این کنش‌ها، عمل تجرید است و نخستین پیامد انتزاع نیز، ظهور مفاهیم جدید، ایجاد شبکه معنایی نو و گسترش دامنه حوزه‌های معنایی و احیاناً پیدایش کلمات هم‌معناست. به تدریج که کلمات جدید به منظور نمودن و نامیدن ماهیات، حالات و کیفیات وضع شده است، مشمول آن قاعده کلی شده و اصل فوق در مورد آنها نیز تسری یافته است.

به منظور تبیین بهتر قضیه به ذکر دو مثال متوسل می‌شویم و دو واژه «رفتن» و «خشک» را در نظر می‌گیریم: «رفتن» کنشی است ملموس، برای نشان دادن همین مفهوم ساده و ملموس، - با کمی تغییر در مختصات و توسیع معنایی - به تدریج کلمات دیگری هم خلق شده‌اند. براساس مفهوم هر کدام از آنها نیز دوباره کلمات دیگری زاده شده‌اند. این روند تداوم یافته و در نهایت مجموعه تعبیرهای «جابه‌جا شدن، حرکت کردن، عزیمت کردن، از نقطه‌ای دور شدن، به راه افتادن، کوچ کردن، ترک کردن، مردن، شبه بودن، شروع کردن و...» حاصل شده است.

توسیع مفاهیم موجود در هر یک از تعبیر فوق، ناشی از ایجاد روابط و «عمده‌سازی» بعضی از روابط و مؤلفه‌هاست. جالب توجه آنکه، خلق هر واژه در واقع جهش از حوزه‌ای به حوزه معنایی دیگر است و ناشی از «عمده‌سازی»های آگاهانه بعضی از مؤلفه‌هاست.

از سوی دیگر، از واژه «رفتن» واژه‌هایی چند مشتق شده‌اند، در این مرحله برخلاف مورد قبل، تکواژهای دستوری نقش عمده و بیشتری را ایفا کرده‌اند و ریشه واژه - با رعایت اصول آواشناختی - ثابت مانده است: کلمات حاصل عبارتند از: رفتار، روش، روال، روند، راه، روان، روانه و... ملاحظه می‌شود که مفهوم ملموس «رفتن» منشأ خلق مفاهیم مجرد و انتزاعی در واژه‌های بالا بوده است. پدیده مهم‌تر آنکه مؤلفه‌های معنایی این کلمات، در مراحل مختلف با مؤلفه‌های معنایی واژه‌هایی نظیر سیر - سلوک، طریق - طریقه، نحو - نحوه، طرز - شیوه - اسلوب، قسم -

گونه، سبک - طرز، قاعده - قانون، نمط - صورت و... همانندی یافته و در نهایت مجموع مترادف‌های رفتار، سیر، سلوک - شیوه، روش، روال، نحوه، نمط، راه، طریق، طریقه... - قسم، گونه و... - سبک، طرز و... به‌وجود آمده است. در شکل‌پذیری این مجموعه‌ها، نقش پدیده جهش، در ایجاد حوزه‌های معنایی جدید، به خوبی نمایان است.

کلمه «خشک» نیز در مقابل لفظ «تر» وضع شده است و مابازاء مصادیق آن در طبیعت، بسیار دیده می‌شود. در بی‌عمده شدن یکی از مؤلفه‌ها و مسلط شدن آن، مفاهیم و کلمات «سرد»، «بی‌روح» به وجود آمده‌اند. ملاحظه می‌شود که این مفاهیم، انتزاعی‌تر از مفاهیم و کلمه اولیه «خشک» می‌باشد. در ادامه این روند، شاهد ظهور کلمه و مفهوم «متعصب» در حیطه حوزه معنایی این کلمه هستیم «متعصب» دلالت بر حالتی تقریباً ملموس دارد و یکی از مختصات بارز آن خشکی، جمود و تغییرناپذیری است. این حوزه معنایی با قلمرو معنایی دیگری که مبین مفاهیم «غیرقابل انعطاف» و «انعطاف‌ناپذیر» است، پیوند می‌خورد. در نتیجه، واژه از نظر مفهوم تجربیدی‌تر و مصادیق «انعطاف‌ناپذیری» می‌شود. به این طریق، حوزه معنایی جدیدی برای کلمه «خشک» بوجود می‌آید. این حوزه باید به شبکه‌ای تعلق داشته باشد و یا خود موجب شبکه معنایی جدیدی شود. نقطه جهش نیز از همین جا شکل می‌گیرد. هرچند این مفهوم پیوندهایی با مفهوم اولیه «خشک» دارد، ولی از نظر انتزاعی بودن، دیگر هم‌سنگ مفهوم نخستین نیست؛ چه در واقع منحصرأ به ملموسات دلالت نمی‌کند، به مرز معنایی دیگری منتقل شده تا پس از آن هم - در صورت لزوم و امکان - در اقلیمی دیگر حضور یابد. در واقع این واژه توسیع معنایی یافته و از دنیای «لموس» به عالم «محسوس» و قلمرو «معقول» رسیده است. باید گفت که در پرتو این‌گونه روال انتقال و گسترش مفاهیم است که مفهوم حقیقی می‌تواند به مفهومی مجازی تبدیل شود.

ایجاد روابط خاص، حوزه معنایی نو و شبکه‌های معنایی جدید، تنها براساس روال فوق

صورت نمی‌گیرد. در این فرآیند، عوامل بسیار دیگر نیز نقش‌پردازند، که به ذکر اشارتی گذرا بسنده می‌شود. نخستین مورد مسأله گونه‌های مختلف زبانی است: «گریختن» و «فرار کردن» در گونه زبانی عامیانه با صور کلامی «در رفتن، جیم شدن و قلنگ بستن» بیان می‌شود. بدین نحو بین دو گونه متفاوت زبانی رابطه‌ای خاص ایجاد می‌شود، تا در پرتو آن مجموعه‌ای مترادف حاصل آید. از جمله دیگر موارد مهم و قابل ذکر اطلاق خاص به عام، تخصیص معنایی، اطلاق ظریف به مظلوف، تغییر و تحول در زمانی واژگان و کاربرد استعاره و کنایه می‌باشد. مثال‌های زیر مبین این حالات است:

«حله» جامه‌ای است فاخر، در نهایت معادل «جامه» مطلق می‌شود.

«رطل» جامی ست بزرگ، که به هر نوع «جام» اطلاق می‌شود.

«کوثر» چشمه‌ای در بهشت، مطلق «چشمه» می‌شود.

«ازل» کا در اصل آغاز آفرینش است، در روند تعمیم معنایی مصداق هر آغاز می‌شود. و...

بدین طریق حله مترادف جامه، رطل مترادف جام، کوثر مترادف چشمه و ازل مترادف آغاز می‌شود.

گذر زمان نیز کار خود را می‌کند: «حیف» که روزی معادل «ستم» بود «افسوس» و «دریغ» می‌شود، و به همین نحو «شوخی» که زمانی «نهوره» بوده امروز مطایبه و ریشخند و مسخره شده است! رخت، رستم، افراسیاب، قطامه و... از جمله مقولات این نوع نوزایی مفاهیم‌اند که دیگر نه دلالت بر آن اسب معروف دارد و نه آن اشخاص مشهور، و... در پرتو این روند واژه مترادف واژه دیگر پدید می‌آید.

علاوه بر روندی که از طریق آن واژه‌های هم‌معنا پدید آمده‌اند عامل دیگری نیز در این

میان نقش‌پرداز است. به ذکر موردی از آنها بسنده می‌شود:

کلماتی که از طریق زبان عربی وارد زبان فارسی شده‌اند، در غنی‌سازی گنجینه واژه‌های

هم‌معنای زبان، نقش بسیار مهمی داشته‌اند. در واقع منبع بسیاری از مترادف‌های زبان پارسی، لغات دخیل عربی است. روند غنی‌سازی از طرق مختلف انجام گرفته است که به ذکر پاره‌ای از آنها می‌پردازیم:

۱- بسیاری از کلمات عربی که وارد زبان فارسی شده‌اند، خود فی‌نفسه مترادف یا شبه مترادف‌هایی داشته‌اند و یا در نهایت جزو حوزه‌های معنایی تقریباً مشابه بوده‌اند. در بسیاری از موارد نیز، تفاوت‌های معنایی که در زبان عربی عامل تمایز مفاهیم دو کلمه می‌شده است، برای فارسی‌زبانان چندان مطرح نبوده در نتیجه در پی خنثی‌شدگی بعضی از مؤلفه‌های متمایز، این‌گونه کلمات به صورت واژه‌هایی هم‌معنا ظاهر شده‌اند. مثال‌های زیر مصادیق گویای این‌گونه کلمات می‌باشند:

غنا = ثروت = ثَمول

غم = حزن = کرب

ضریق = سلک = صراط - طریقه - شارع = تهج = منهج

۲- بیشتر کلمات عربی که در باب‌های متعدد آن زبان، صرف شده‌اند و برای عرب‌زبانان - علی‌رغم هم‌ریشه و هم‌حوزه بودنشان - مفاهیمی نه‌چندان مشابه داشته و هریک در بافتاری خاص و به منظور القای مفهوم و یا مفاهیم متفاوت مستعمل بوده‌اند، در زبان فارسی به عنوان هم‌معنا شناخته شده و کم‌کم تداول عام یافته‌اند. همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، بیشتر این‌گونه کلمات هم‌ریشه‌اند و به حوزه معنایی واحد تعلق دارند. مثال:

نفع - منفعت

عالم - علیم

مشاق = شایق

منحوس = نحس

اعاشه = معیشت = معاش

حال = احوال

نکاح = مناکحت

تزویج = مزاجت

تسامح = مسامحه

تطابق = مطابقت

مستحق = محق

۳- بسیاری از کلمات دخیل که از زبان عربی به فارسی راه یافته‌اند، هم‌معنایی در زبان فارسی دارند، بنابراین مجموعه مترادف‌هایی متشکل از کلمات فارسی و عربی به‌دست آمده است. شمار این‌گونه مترادف‌ها در زبان فارسی قابل ملاحظه است.

مثال:

علم، دانش

مشکل، دشوار

سهل، ساده

فلاح، کشاورز

حرص، آرز

اذیت، آزار

نار، آتش

کاتب، نویسنده

مقروض، وامی، وامدار

منتفع، بهره‌ور، بهره‌مند

۴- در روند واژه‌سازی زبان فارسی که به نحوی از انحاء کلمات عربی نقشی به عهده دارند - آگاهانه یا ناآگاهانه - واژه‌هایی هم‌معنا پدید می‌آیند. ساختار واژه‌های حاصل به گونه‌ای است که می‌توان آنها را به گروه‌های زیر تقسیم‌بندی کرد:

الف: ریشه‌های مشابه (عربی) و پسوندهای متفاوت (فارسی). بدیهی است در این‌گونه کلمات پسوند نقش هم‌معناسازی را به عهده خواهد داشت.

- غم + گین، غم + ناک

- حزن + آلود، حزن + آمیز

ب: ریشه‌های متفاوت (عربی) و پسوندهای مشابه (فارسی). - در این‌گونه ساختارها، بالطبع ریشه‌ها خود کلماتی مترادف‌اند. مثال:

- وحشت + ناک، هول + ناک، وهم - ناک

- غم - آلود، حزن + آلود

ج: بهره‌جویی از کلمات هم‌خانواده واژه عربی و سازوکار پسوند و پیشوند فارسی. مثال:

منتقم = انتقام‌جو

موقر = باوقار

عمیق = عمق‌دار

مصروع = صرعی

مخدوش = خدشه‌دار

نافع - برنفع

مقروض - قرض‌دار

مستعد = بااستعداد

متمکن = تمکن‌دار

د: تعمیم شیوه و قواعد واژه‌سازی در زبان عربی و جعل کلمه. مثال:

● جدیت

بشریت

صدیقیت

● خجالت < خجل

خجول < خجل

فلاکت < مفلک

ضمانت < ضمان

هـ مترادف‌سازی از جفت‌واژه‌های متضاد فارسی و عربی یا عربی - عربی با استفاده از

پیشوندهای فارسی

آباد # خراب ناآباد # خراب

آشنا # غریب ناآشنا # غریب

و فارسی‌سازی کلمات عربی از طریق حذف عناصر صرفی ثقیل و ناهمگون - بدیهی است

که این‌گونه کلمات، یا در زبان فارسی یا در زبان عربی، مترادف(هایی) دارند:

● منطقیه < منطقی

عقلانیه < عقلانی

● واحده < واحد

منقوطه < منقوط

مذمومه < مذموم

مرجوعه < مرجوعی

کلبه < کلی

● اتفاقاً	< اتفاق
عمداً	< عمدی
بعضاً	< بعضی
● نوادر	< نادره‌ها
مکاتیب	< مکتب‌ها
علماء	< عالمان
امکنه	< مکان‌ها
● سهل الوصول	< سهل وصول
بدیع المنظر	< بدیع منظر
کریه المنظر	< کریه منظر

۱-۲ متضاد

متضاد را عکس مترادف دانسته‌اند و تعاریف زیر را برای تبیین آن ارائه کرده‌اند:

۱- کلمات متضاد به کلمات متقابلی اطلاق می‌شود که معانی مخالف داشته باشند.

۲- متضاد هر کلمه، واژه‌ای است که معنایی مخالف را به ذهن القا کند.

۳- کلمه‌ای که از نظر معنی با کلمه دیگر مخالف باشد، متضاد است.

تعاریف فوق نادرست نیستند، ولی رگه‌هایی از ساده‌اندیشی در این تعاریف به چشم

می‌خورد و در نتیجه در بررسی روابط موجود بین کلمات نمی‌توان بدانها استناد کرد. تعریف

جامع‌تر و قابل اعتمادتر کلمات متضاد، به گونه زیر ارائه شده است:

«دو کلمه که به مقوله دستوری مشابه تعلق داشته باشند و پاره‌ای از مؤلفه‌های معنایی

آنها مشترک باشد، چنانچه یکی از روابط:

الف: تلازم

ب: تتمیم

ج: تضاد

بین آنها برقرار باشد، متضاد نامیده می‌شوند.

رابطه تلازم وقتی بین دو واژه وجود خواهد داشت که حضور یکی از آنها منوط و موقوف به وجود دیگری باشد؛ بدین معنا که امکان وجود انحصاری یکی از آنها نامعقول و غیرمنطقی است. مجموعه کلمات «فروختن # خریدن، شوهر # زن و بدهکار # طلبکار» جفت‌واژه‌های ملازم هم‌اند؛ چه بدون فروش، خریدی در کار نخواهد بود و بدون بدهکار طلبکاری.

در رابطه تتمیم و تکامل، تأیید هر کدام از دو واژه متضمن نفی دیگری خواهد بود. این رابطه، رابطه‌ای است دو قطبی و متقابل. مصداق بارز تتمیم و مکمل‌سازی دو واژه «مردد و زنده» است.

در رابطه تضاد، تأیید هریک از عناصر، نفی دیگری را در پی خواهد داشت ولی عکس آن ضرورتاً صادق نخواهد بود. بنابراین و به عبارت ساده‌تر، می‌توان گفت که تلازم تقابل اثباتی، تتمیم و مکمل‌سازی تقابل سلبی و تضاد تقابل سلبی ایجابی است.^{۱۱}

۱- در نماند نویسی زبان‌شناسی رایانه‌ای روابط سه‌گانه ۱- تلازم ۲- تتمیم و مکمل‌سازی ۳- تضاد، به صورت زیر ارائه می‌شود:

$$1. a <> b / ((a <> 0) \text{ and } (b <> 0))$$

$$2. a <> b / (((a <> 0) \text{ and } (b <> 1)) \text{ or } ((a <> 1) \text{ and } (b <> 0)))$$

$$3. a <> b / (((a <> 0) \text{ and } ((b <> 0) \text{ or } b <> 1)) \text{ or } ((b <> 0) \text{ and } (a <> 1)))$$

در روابط فوق a و b نمایانگر دو عضو مجموعه متضادها هستند. علامت <> بین تضاد و نفی است، 0 عدم حضور و 1 حضور را می‌رساند. and و or عملگرهای منطقی هستند و ترتیب معادل و و یا‌های فارسی.

در بررسی متضادهای، لحاظ نکات زیر ضروری است:

● فقط واژه‌های تک‌معنا می‌توانند متضاد تام و مطلق داشته باشند. در مورد چندمعنایی‌ها، هر واژه متضاد در تقابل با یکی از معانی آن کلمه قرار می‌گیرد. بنابراین واژه چندمعنا، بالقوه می‌تواند چند متضاد داشته باشد به عنوان مثال کلمه آزاد می‌تواند در تقابل با زندانی، اسیر، برده، درگیر و مشغول قرار گیرد.

● مفاهیم حقیقی و مجازی هر واژه، متضادهایی کاملاً متفاوت خواهند داشت. نکته مهم آنکه متضاد مفهومی مجازی، می‌تواند مفهومی حقیقی باشد و بالعکس.

● در تضادها «تدریج» نقش پررنگ است. مثلاً اگر در یک سوی زنجیره تضاد، لفظ سوزان داشته باشیم در دیگری سوی آن واژه یخ‌زده می‌تواند قرار گیرد و بین آنها چندین کلمه دیگر نظیر جوشان، داغ، گرم، ولرم، خنک، سرد و...

۱-۲-۱ ساختار

احل فن بر این اصل معتقد و متفق بر این قول‌اند که باید بین دو نوع عمده کلمات متضاد یعنی ۱- متضادهای دستوری و ۲- متضادهای قاموسی (واژگانی) امتیاز قایل شد. شواهد این تمایز در ساختار عناصر متضاد، به خوبی مشهود است. متضادهای نوع اول یعنی متضادهای دستوری به آن دسته از متضادهایی اطلاق می‌شود که حداقل در ساختار یکی از اعضای آنها، جزء پیشوندی غیرقاموسی حضور داشته باشد. در واقع، مهم‌ترین مختصه این طبقه، حضور پیشوند در ساختار آنها و بالنتیجه مرکب بودن آنها - به مفهوم عام و فراگیر کلمه - است. پیشوندهایی که در این گونه ساختارها ظاهر می‌شوند، پیشوندهای نفی‌کننده‌اند و عبارتند از:

«بی»، «غیر»، «لا» و «نا». چون شیوه شکل‌پذیری این قبیل متضاده‌ها، از طریق فرایندی دستوری صورت می‌گیرد، واجد مختصاتی می‌شوند که با بعضی از مجموعه خصوصیات متضادهای قاموسی هم‌خوانی ندارند. باید اذعان داشت که متضاد دستوری بیشتر تکیه و تأکید به ساختار صوری دارد، یعنی موضوع از طریق فرم و صورت متحقق می‌شود، در حالی که در تضاد قاموسی، مؤلفه‌های معنایی در تحقق امر ذی‌مدخل‌اند.

در زبان فارسی متضادهای دستوری به دو گروه تقسیم می‌شوند:

الف: گروه متضادهای متشکل از دو کلمه مرکب

ب: گروه متضادهای متشکل از یک کلمه مرکب و یک واژه بسیط

در ساختار گروه اول، معمولاً واحد قاموسی در هر دو عضو متضاد مشترک است و یا دو کلمه هم‌خانواده‌اند، که از ریشه‌ای واحد نشأت گرفته‌اند. متضادهای گروه الف یعنی متضادهای متشکل از دو واژه مرکب نیز به نوبه خود و برحسب حضور یا عدم حضور میانوند در دو زیرمجموعه توزیع می‌شوند: اگر در ساختار کلمات، «میانوند» وجود نداشته باشد، یکی از عناصر متضاد پیشونددار و آن پیشوند هم دستوری و طبق معمول «بی»، «غیر» و «لا» و یا «نا» خواهد بود؛ مثال:

نامید ≠ امیدوار

بی‌ارزش ≠ ارزشمند

بی‌سواد ≠ سواددار

با عنایت به این واقعیت که واحد قاموسی در هر دو عنصر مشابه و مشترک است، در این زیرمجموعه مختصات معناشناختی پیشوند و پسوند، عامل تقابل‌دهنده خواهند بود.

در ساختار زیرمجموعه دوم، میانوند وجود دارد و نقش تقابلی‌زایی را ایفاء می‌کند، مثال:

تجزیه‌پذیر ≠ تجزیه‌ناپذیر

کتمان پذیر ≠ کتمان ناپذیر

تلقین پذیر ≠ تلقین ناپذیر

ولی باید توجه داشت که عناصر این زیرمجموعه، از نظر شمار و تعداد چندان درخور ملاحظه نیستند.

در ساختار گروه دوم - که عناصر تضاد از یک واژه مرکب و یک کلمه بسیط تشکیل شده است - منحصرأ یکی از آنها پیشونددار خواهد بود. توزیع زیر مجموعه‌های دوگانه این گروه نیز براساس اشتراک و عدم اشتراک واحد قاموسی متضادها صورت می‌گیرد. هر چند که در نهایت و در اکثر موارد ریشه‌های واحد واژگانی، مشترک می‌باشد.

در نخستین زیرمجموعه این گروه، عنصر قاموسی کلمات متضاد، مشترک است. بنابراین «تقابل‌زایی» منحصرأ از طریق پیشوند منفی‌ساز اعمال و حاصل می‌شود.

مثال:

شاد ≠ ناشاد

مستدل ≠ غیرمستدل

مقبول ≠ نامقبول

معتبر ≠ غیرمعتبر، نامعتبر

آگاه ≠ ناآگاه

نکته قابل ذکر در این زمینه این است که هر کلمه متشکل از واحد قاموسی و جزء پیشوندی، نمی‌تواند از نظر معنایی در تقابل با عنصر متناظر خود - که طبعاً فاقد پیشوند خواهد بود - قرار گیرد. مثال:

مروت، لامروت/بی‌مروت

کمال، بی‌کمال

مراد، نامراد

هیچ کدام از مجموعه‌های فوق‌الذکر متضاد نیستند. دلیل امر هم به خوبی روشن است: در زبان فارسی - برخلاف بسیاری از دیگر زبان‌ها - نفس افزودن پیشوند به کلمه می‌تواند منجر به تغییر مقوله دستوری کلمه گردد و به تبع این موضوع، آن کلمه از حیطه شمول تضادهای ممکن خارج می‌شود. به عنوان مثال، مقوله دستوری کلمات مروت، کمال و مراد داسمه است. با افزودن پیشوندهای نفی‌ساز مقوله گرامری آنها تغییر می‌کند و به صفت تبدیل می‌شود. بدیهی است شرط اصلی متضاد بودن دو کلمه تعلق آنها به مقوله دستوری واحد است.

در دومین زیرمجموعه این گروه، عنصر قاموسی غیرمشترک وجود دارد؛ منتها معمولاً ریشه عناصر، مشترک است و از نظر صرفی، به باب‌های مختلف زبان عربی تعلق دارد؛ مثال:

معتبر ≠ بی‌اعتبار

واقف ≠ بی‌وقوف

لایق ≠ بی‌لیافت، نالایق

متقی ≠ بی‌تقوا

موثوق ≠ ناموثق

دومین نوع متضادها، متضادهای قاموسی نامیده می‌شوند در ساختار عناصر متضاد قاموسی، نقش محتوا و مفهوم بیش از فرم و صورت است. در اینجا نیز پیشوند حضور دارد ولی این‌گونه پیشوندها، قاموسی‌اند نه دستوری؛ یعنی کلماتی که به تنهایی نیز در عرصه کلام، حضوری مستقل دارند و خود فی‌نفسه دارای بار معنایی‌اند. به همین سبب و با استناد به مضامین یادشده، پاره‌ای از زبان‌شناسان اطلاق لفظ «پیشونده» به عناصر مورد نظر را مناسب نمی‌دانند و آنها را «تکواژه» می‌نامند؛ تکواژه‌هایی قاموسی که همانند هر واژه دیگر، در ترکیب‌های مختلف می‌توانند حضور داشته باشند. بهر حال، مسأله نامگذاری در ماهیت امر تغییر ایجاد

نمی‌کند. به ویژه آنکه مراد ما از کلمات مرکب، واژه‌های ترکیبی نیز هست. مهم‌ترین تکواژهایی که در ساختار عناصر متضاد قاموسی در زبان فارسی ظاهر می‌شوند عبارتند از: «بد، پاک، پر، پس، پست، پیش، تو، تند، تهی، خرد، خشک، خوب، خوش، درست، درشت، دور، دیر، راست، زود، سبک، سپید، سخت، ست، سفید، سنگین، سیاه، سیه، غله، کم، گران»

نگاهی گذرا به واژه‌های بالا نشان می‌دهد که اولاً اکثر آنها صفات و قیودی هستند متداول و بسیار پربسامد، ثانیاً همه آنها جزو واژگان پایه زبان فارسی محسوب می‌شوند، ثالثاً جفت‌های متقابل هر یک نیز در لیست وجود دارد.

برحسب ساختار، متضادهای قاموسی را می‌توان به سه گروه متمایز تقسیم کرد:

الف: واژه‌های متضاد قاموسی مرکب

ب: واژه‌های متضاد قاموسی بسیط و مرکب

ج: واژه‌های متضاد قاموسی بسیط

گروه الف، به سه زیرمجموعه اصلی

۱- پیشونددار

۲- پسونددار

۳- ترکیبی

تقسیم می‌شود.

پیشوندهاها نیز خود به دو زیرمجموعه فرعی ۱- همگون هسته ۲- ناهمگون هسته

منقسم می‌شوند. مراد از هسته، واحد واژگانی موجود در ترکیب متضاد قاموسی است.

مصادیق واژه‌های متضاد قاموسی مرکب پیشونددار و «همگون هسته» عبارتند از:

پردوام \neq کم‌دوام

خوش‌سلیقه \neq بدسلیقه

کم‌مایه ≠ پرمایه

نیک‌اندیش ≠ کج‌اندیش

نیک‌نهاد ≠ بد‌نهاد

در این زیرمجموعه، پیشوند نقش تقابلی را ایفا می‌کند. نمونه واژه‌های متضاد قاموسی، مرکب، پیشونددار «فاهمگون هسته»، عبارت است از:

خوش‌نما ≠ بد‌منظر

سخت‌عهد ≠ سست‌پیمان

نیک‌رأی ≠ بد‌اندیش

متضادهای قاموسی مرکب پسونددار نیز برحسب نوع پسوندشان، زیرمجموعه‌هایی دارند: پسوند یا مشابه است یا نامشابه. در صورتی که پسوندها نامشابه باشد، زیرمجموعه‌ها برحسب تشابه و عدم تشابه هسته واژگانی متضادهای حاصل می‌شود. نکته قابل ذکر آنکه در ساختار متضادهای قاموسی به‌طور عام و در ترکیب متضادهای قاموسی مرکب پسونددار به‌طور خاص، حضور ریشه‌های فعلی به‌ویژه ریشه مضارع افعال به‌نحوی چشمگیر مشهود است، و این ویژگی را می‌توان به عنوان صفت ممیزه این گروه دانست.

نمونه‌های متضاد قاموسی پسونددار با پسوند متشابه عبارتند از:

غم‌زده ≠ شوق‌زده

ملال‌انگیز ≠ شورانگیز

بلواطلب ≠ آرامش‌طلب

مجموعه متضادهای ترکیبی:

غم‌افزا ≠ غم‌زدا

باج‌ده ≠ باج‌گیر

دشمن نواز ≠ دشمن گداز

دشمن ستیز ≠ دشمن نواز

عاشق نواز ≠ عاشق کش

شبهه‌زا ≠ شبهه‌زدا

تنش‌زا ≠ تنش‌زدا

از جمله مصادیق متضادهای قاموسی مرکب همگون هستند، و در ساختار آنها پسوندهایی نامشابه و در واقع متضاد حضور دارد. بالطبع در این گروه، هسته واژگانی ترکیب، مشابه‌اند؛ بنابراین پسوندهای نامتشابه - که معمولاً ریشه فعلی دارند - در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند.

نمونه مثال‌های متضادهای قاموسی مرکب، ناهمگون هسته این دسته عبارت است از:

۱- فرح‌بخش ≠ غم‌افزا روح‌انگیز ≠ جانگداز

۲- ستیزه‌گر ≠ صلح‌جو شادمان ≠ غمناک

سومین زیرمجموعه اصلی واژه‌های متضاد قاموسی مرکب را ترکیبی می‌نامیم. در این زیرمجموعه متضادهای مرکبی قرار می‌گیرند که از ترکیب دو کلمه مستقل کم‌بسامد و کم‌تداول حاصل شده‌اند و معمولاً ریشه فعلی ندارند؛ مثال:

گندامسلک ≠ آقامنش

سهل‌الوصول ≠ صعب‌الحصول

دومین گروه واژه‌های متضاد قاموسی، واژه‌های متضادی‌اند که یک عضو آنها، کلمه‌ای بسیط و دیگر عضو واژه‌ای مرکب است. باید اذعان داشت که بیشتر کلمه‌های بسیط این گروه را کلمات دخیل عربی تشکیل می‌دهند ولی واژه مرکب، ساختاری فارسی دارد، مثال:

مستبد ≠ دموکرات‌منش

فاسق ≠ درست‌کردار

مفرح ≠ غم‌افرا

مفلوک ≠ اقبال‌مند

جاهل ≠ دانشمند

غنی ≠ تهی‌دست

فقیر ≠ پو‌دار

و بالاخره آخرین گروه متضادهای قاموسی، از مجموعه واژه‌هایی بسط نظیر:

صالح ≠ طالح

زشت ≠ زیبا

سرد ≠ گرم

زن ≠ مرد

خندان ≠ گریان

کم ≠ زیاد

ازل ≠ ابد

تشکیل شده‌اند از نظر معنائشناختی، این‌گونه متضادهای قاموسی بیانگر یکی از مصادیق

مقولات زیر می‌باشند:

الف: کیفیات:	زیبایی ≠ زشتی	خوب ≠ بد
ب: کمیات:	اقلیت ≠ اکثریت	کم ≠ زیاد
ج: نگرش و داورى:	راستی ≠ دروغ	درست ≠ غلط
د: احساسات و عواطف:	عشق ≠ نفرت	محبت ≠ دشمنی
ه: اعمال و حرکات:	رفتن ≠ آمدن	ایاب ≠ ذهاب

و: تغییرات و تطورات: پویایی ≠ ایستایی رکود ≠ رونق

ر: نسبت‌ها و روابط:

(۱)- مکانی ورود ≠ خروج بالا ≠ پایین

(۲)- زمانی قبل ≠ بعد دیر ≠ زود

نمودار زیر تقسیم‌بندی کلی متضادها را نشان می‌دهد:



۲- شیوه کار

تدوین فرهنگ مترادفات و متضادها، رسم و آیین و ادب و آداب خاص خود دارد. معیارهایی که در روند فرهنگ‌نگاری عادی اصل است و تخطی از آنها ناروا و نقص کار، در اینجا یا مطرح نخواهند شد یا کمتر محمل منطقی خواهند داشت. انتخاب مدخل و شیوه ارائه آن و عناصر وابسته بدان نیز مشمول همین حکم است. رعایت اصول ریشه‌شناسی که در مدخل‌گزینی فرهنگ حجت است و معمول، در اینجا الزامی نیست. بطور کلی می‌توان گفت که در بسیاری از موارد، باید علاوه بر لحاظ و اعمال روش‌های معمول، اصل سازش و انطباق شیوه‌های موجود با ویژگی‌های زبان مورد مطالعه، ملاک قرار گیرد تا حاصل کار روشمندتر و عقلایی‌تر باشد. این اختلاف و اختصاص در سبک کار و شیوه و روش‌شناسی، ناشی از تفاوت ماهوی دو نوع فرهنگ مورد بحث است. بنابراین باید تدابیری می‌اندیشیدیم که از طریق آنها نحوه‌گزینش نوع مدخل، روان ارائه اصطلاحات و عناصر وابسته به مدخل، معیار تقدم و تأخر و نیز حوزه‌های معنایی هر مدخل و بالاخره شیوه دستیابی به عناصر موردنظر (مترادفات و متضادها) تبیین و مشخص بشود. پس از بررسی‌های مبسوط و همه‌جانبه و تجزیه و تحلیل دقیق مسایل به نتایجی دست یافتیم که براساس آن مبنا و معیار عمل به شرح زیر مشخص شد:

- ۱- در زمینه‌گزینش مدخل‌ها، در اولین وهله و به عنوان فتح باب ۱۲۰۰ واژه واژگان پایه زبان فارسی ملاک عمل قرار گرفت. منبع، نتایج حاصله از طرح تحقیقاتی واژگان و ساختار پایه زبان فارسی مصوب دانشگاه شیراز بوده است که در سال ۶۵ انجام داده بودیم. در مراحل بعدی،

بسامد واژه‌ها را، معیار قرار دادیم؛ بدین معنا که کل واژه‌هایی که در مرحله نخست جزو عناصر هم‌معنا و متضاد آمده بودند، بسامدسنجی شد، و هر واژه‌ای که بیش از سه بار در پیکره حضور داشت به عنوان مدخل جدید برگزیدیم. پس از اتمام کار این مرحله، از طریق بسامدسنجی مجدد، مدخل‌های جدید به دست آمد. در این مرحله کلیه واژه‌ها، بجز آنهایی که بسامدشان کمتر از ۳ بوده است به عنوان مدخل برگزیده شدند.

۲- در مورد نحوه ارائه عناصر مترادف مدخل‌ها براساس شق و رأی اجماعی اهل فن، سه شیوه متمایز وجود دارد و ارائه مجموعه مترادف‌ها معمولاً براساس یکی از سه عامل

الف: نزدیکی و ارجحیت معنایی عناصر

ب: بسامدسنجی

ج: تقدم القیابی

صورت می‌گیرد. هر کدام از این سه شق، مزیت‌های خاص خود را دارند. ذکر هریک از موارد و دلایل مربوط - با عنایت به تخصصی بودن موضوع و اطاله کلام - در این مختصر نمی‌گنجد و فرصت و مجال دیگر می‌طلبد. با توجه به اینکه در حال حاضر شیوه القیابی متداول‌تر است و از چند نقطه نظر منطقی‌تر، این شق را بر دیگر شقوق ترجیح داده‌ایم.

۳- در مورد مدخل‌های چندمعنایی، ملاک‌های تقدم و تأخر حوزه‌های معنایی متعدد، مقوله دستوری، تداول و بسامد منظور شده است.

۴- شیوه ارجاع را - که در گذشته مرسوم بود و اخیراً کمتر متداول است - رها کرده‌ایم؛ چه به تجربه ثابت شده است که جز اتلاف وقت، دزدگی و خستگی حاصلی نخواهد داشت. تحقیقات اخیر نشان می‌دهد که ارجاع، مانع از پویایی و تداوم حرکت ذهن می‌شود. وانگهی در عصر رایانه و انفجار اطلاعات، به حکم عقل باید برای خواننده حرمتی بیشتر قایل شدن و به وقت و سرمایه ذهنی وی بهایی بیشتر داد.

شد و سخن آخر در باب روال انتخاب عناصر هم‌معنا و متضاد و شیوه کار است که بالطبع تفصیل بیشتری می‌طلبد: نخست آنکه در تدوین فرهنگ جامع^{۱۱} مترادفات و متضادهای زبان فارسی، همواره سعی شده است که اساس کار «نقد» باشد و نه «نقل». چه با اعتقاد به این واقعیت که اهلیت و مجاهدت‌ها و پایمردی‌های درخور تقدیر بزرگواران پاکباز و پیش‌کسوتان فرهیخته که در عرضه واژه‌نگاری و فرهنگ‌نویسی زبان فارسی، نقد عمر و عیش خود را بر سر سودای عشق به این زبان نازنین باخته‌اند، وصف‌ناشدنی است، ولی این حقیقت را نیز نمی‌توان کتمان کرد که در آن روزگاران، طی این وادی بلاخیز، تنها به مدد هنر «ذوق» و پایمردی «عشق» میسر شده است. دگر آنکه با عنایت به اسباب و ابزار جادویی زمانه، و نتایج چشمگیر پژوهش‌های زبان‌شناختی و معناشناختی، به دور از عقل سلیم و واقعیت‌گرایی و همت است که چاشنی فن و تکنیک عصر، و بهره‌جویی از جدیدترین و معقول‌ترین دستاوردهای علمی - آن هم حتی المقدور - منظور نگردد. هر چند که این نیز - به نوبه خود - حلقه دام‌بلایی دگر بوده است و باز هم می‌تواند باشد، به چند و چندین دلیل: از آن جمله تنوع مکاتیب و نظرات - بعضاً متضاد - و تشتت آزاردهنده آرا... و به راستی که چاره امر جز گزینش رأی شهر و اصلح و تلفیق آرا چیست؟ از این رهگذر، در انتخاب مترادف‌ها و متضادهای حداقل یکی از اصول شش‌گانه زیر‌ذی‌مدخل بوده است.

● اصل عام و حاکم بر سازوکار واژه‌های مترادف

۱- بدیهی است مراد از لفظ جامع، مفهوم نسبی آن است نه مصداق مطلق این تعبیر - که در عمل دست‌نیافتنی است - آن هم برای زبان پارسی یعنی دُرِ پتیم دری - که مدرش‌ناشناخته مانده است و توانمندی‌هایش نامکشوف. به علاوه در این مجند، به تعمد و حتی المقدور، از ذکر لغات مهجور و متروک اجتناب شده است.

● اصل جایگزینی

● شم زبانی

● اصل مقابله و مقایسه

● اصل احراز هم‌معنایی از طریق سنجش تضاد و تقابل

● بهره‌جویی از شیوه شبکه - گره

در موارد شبیه‌ناک، طبیعتاً وسواس بیشتر اعمال شده است و در نهایت شیوه «شبکه - گره» قاطع و حاکم. چه کارایی و دقت قابل‌اعتماد این شیوه در تعیین مترادفات و حوزه‌های معنایی واژه‌های چندمعنی غیرقابل انکار است. مبانی نظری شیوه «شبکه - گره» بر اصولی چند استوار است که به منظور آشنایی مقدماتی با آنها، اشاره‌وار به تبیین آن می‌پردازیم:

□ هر مجموعه واژه‌های مترادف، به شبکه معنایی خاص خود تعلق دارد.

□ کایه عناصر موجود در شبکه، دارای مؤلفه‌های معنایی پایه (مفاهیم هسته‌ای شبکه)

مشترک هستند.

□ عنصر غالب و مسلط شبکه، هسته شبکه محسوب می‌شود.

□ هسته، آغازگر شبکه است و یک یا چند عضو اقماری دارد.

□ اعضای اقماری، از طریق یکی از نخستین پنج اصل اولیه فوق‌الذکر، تعیین و مشخص

می‌شوند.

□ هر عضو اقماری - به نوبه خود - می‌تواند یک یا چند عضو اقماری دیگر داشته باشد،

مشروط به این که با هیچ یک از عناصر متقدم خود تشابه صوری نداشته باشد. در چنین صورتی،

با لحاظ مورد عضو تبدیل به گره می‌شود، گره ۱، گره ۲، گره ۳ و...

□ گره، پیوندگر هسته و دیگر عناصر موجود در شبکه است؛ عنصر ماقبل هر گره هسته

آن گره و عنصر ما بعد هر گره عضو اقماری آن گره محسوب می‌شود.

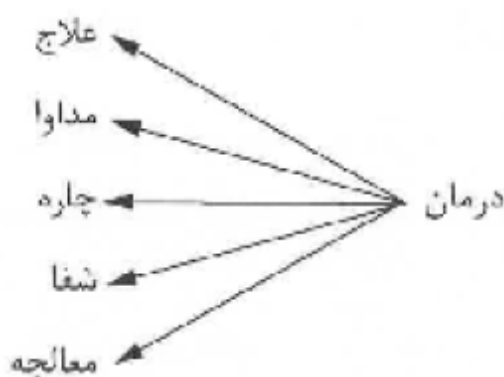
□ در صورت تشابه عضو با عناصر متقدم، گره انتهایی محسوب و شبکه در همان نقطه مسدود و به اصطلاح «گور» خواهد شد.

□ مترادف‌های آن شبکه عبارتند از هسته و عناصری که بین هسته و گره انتهایی شبکه قرار گرفته‌اند.

□ ممکن است در هر شبکه حوزه(های) معنایی متمایز وجود داشته باشد. عامل بازشناسی حوزه معنایی جدید و متمایز نیز نخستین گره‌ای است که فاقد عضو تکراری هسته‌های ماقبل خود باشد.

پس از ذکر مجمل این بحث مفصل، با استفاده از دو مثال شیوه عمل را تشریح می‌کنیم:

مثال ۱: می‌خواهیم واژه‌های مترادف «درمان» را پیدا کنیم. لفظ درمان هسته و آغازگر شبکه خواهد بود. با استفاده از اصول پنجگانه، اعضای اقماری این واژه را تعیین می‌کنیم. واژه‌های اقماری موردنظر عبارتند از: درمان، مداوا، چاره، معالجه، لفظ «چاره» همخوانی لازم و کامل با دیگر واژه‌ها ندارد، حاصل نوعی توسیع معنایی است، معیناً آن را هم منظور می‌کنیم، بنابراین خواهیم داشت:

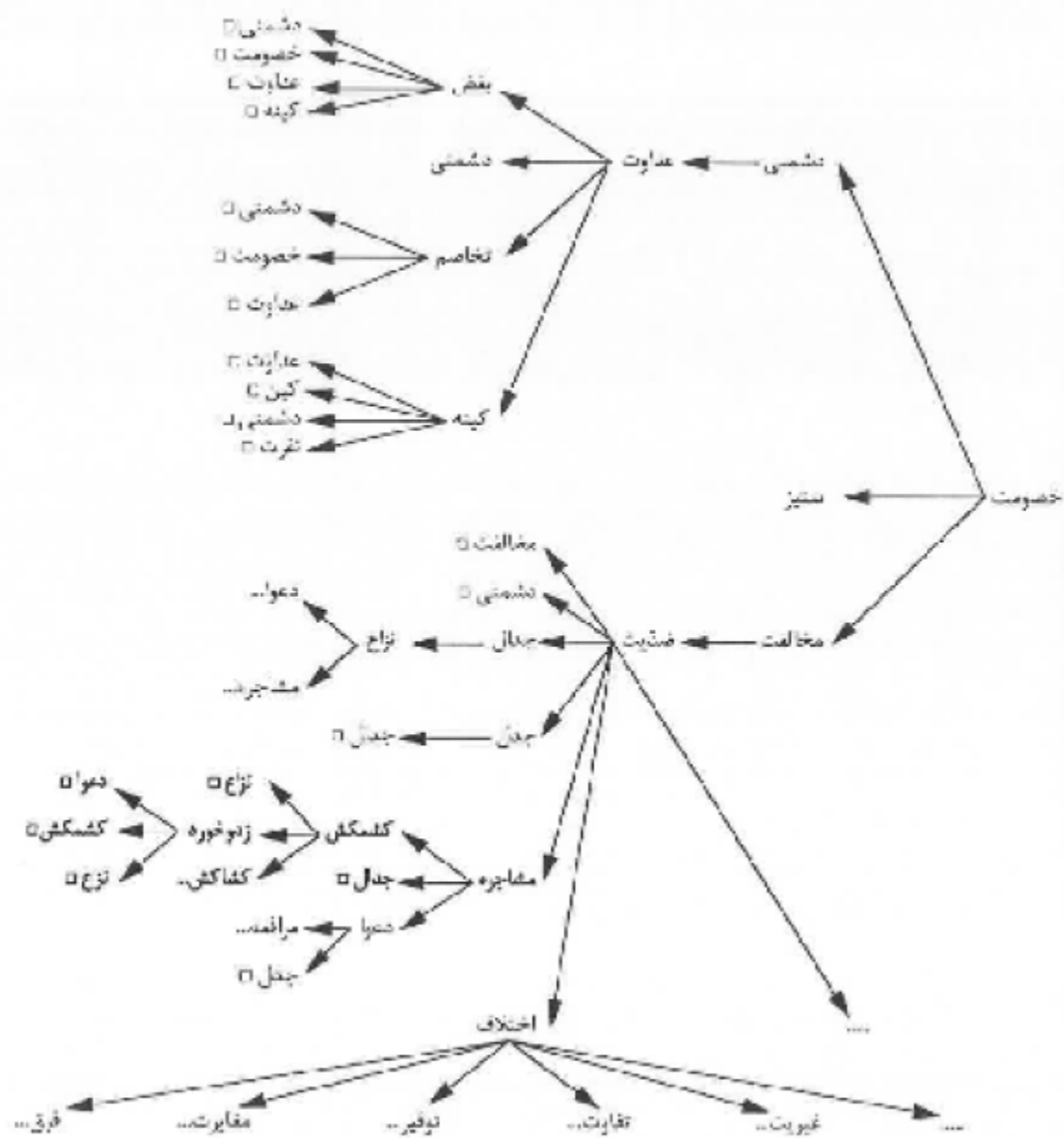


هر یک از واژه‌های این لایه، خود دارای عضوهای اقماری‌اند: «علاج» سه عضو، «مداوا» یک عضو و «چاره» و «معالجه» هر کدام دو عضو دارند. بنابراین همه آنها تبدیل به گره می‌شوند و باید به شیوه قبلی عضوهای اقماری آنها را بیابیم. عضوهای اقماری «علاج»، عبارتند از «درمان».

معالجه، مداوا، و چون این کلمات در لایه ماقبل آمده‌اند، بالطبع گره «علاج» کور و انتهایی می‌شود. عضو اقماری «مداوا»، معالجه است که در لایه قبلی حضور دارد. عضوهای اقماری چاره و معالجه نیز «درمان و علاج» خواهند بود. همه این واژه‌ها قبلاً در شبکه وجود داشته‌اند بنابراین کلید گره‌ها کور و انتهایی خواهند شد. شبکه موردنظر که شبکه‌ای بسته محسوب می‌شود، به صورت زیر درمی‌آید:



بنابراین واژه‌های مترادف موردنظر عبارتند از: چاره، درمان، علاج، مداوا، معالجه. تکرر وقوع عناصر موجود در این شبکه نیز معنادار است و از این طریق می‌توان لفظ متداول‌تر، سیاق و گونه و... را نیز مشخص کرد. مثال ۴: در این مثال نمونه شبکه باز نمایانده می‌شود و ولی به منظور اجتناب از تطویل کلام، از ذکر جزئیات خودداری می‌شود:



شبکه مثال ۲ دارای چند حوزه معنایی است. در حوزه معنایی نخستین واژه‌هایی نظیر [تخاصم، خصومت، دشمنی، ستیزه، ضدیت، کینه، مخالفت و...] حضور دارند. واژه‌های مترادف حوزه معنایی دوم عبارتند از:

[جدال، جدل، دعوا، زد و خورده، کشمکش، نزاع] و بالاخره در سومین حوزه معنایی واژه‌های [اختلاف، تفاوت، توفیر، فرق، مغایرت و...] خواهیم داشت که از طریق «ضدیت» پدید آمده‌اند.

قابل ذکر آنکه در حوزه معنایی سوم «ضدیت» می‌تواند به دو حوزه معنایی تقریباً متمایز تعلق داشته باشد و به سهولت نمی‌توان مرز واقعی آن را تعیین کرد. در واقع نقطه جهشی است برای ایجاد حوزه معنایی جدید. اقرار آن نیز به نوبه خود، موجب دیگر حوزه‌های معنایی متفاوت و با مختصه‌های معناساختی متمایز خواهند بود. این وضع منحصر به فرد نیست؛ پدیده‌ای است آشنا و رایج و در بسیاری از موارد، شاهد وقوع آن هستیم.

و بدین طریق، نخستین فرهنگ جامع مترادفات و متضادهای زبان فارسی متشکل از ۲۰۰۰۰ مدخل ۲۹۴۰۰ حوزه معنایی و ۱۹۵۰۰۰ واژه تدوین شده است. با همه این تفصیل، باید صمیمانه اقرار کرد که این خود آغاز راهی است بس دراز به منظور نیل به کمال نسبی. خاضعانه معترفیم که همچون همه کارهای آغازگر، این اثر خالی از نقص و اشتباه نمی‌تواند باشد. به کاستی‌های آن وقوف کامل داریم. نقاط ضعف اثر را به خوبی می‌شناسیم و راه چاره هم نیز... بدان امید که دعای خیر و همتی بدرقه راهمان گردد و مجالی... تا این تهال بارور گردد و در سایه آن رهروی به تأمل و تفکر نشیند که علمه البیان...